

ژوزفین آوازه خوان یا قوم موش‌ها با نقد و تفسیر

فرانتس کافکا
کامل روزدار



مجموعه دو داستان



کافکا در ژوئیه ۱۸۸۳ در پراگ به دنیا آمد. آثار کافکا عمدتاً در مورد تناقضات زندگی می باشد. او در مورد خودش می گوید: «من یک نویسنده هستم حتی اگر چیزی ننویسم.» او در سال ۱۹۲۴ درگذشت.



کافکا این آخرین داستان خود را برای نخستین بار در ۲۰ آوریل ۱۹۲۴ منتشر کرد.

در این داستان رابطه یک قوم با هنرمندی به نام «ژوزفین» توصیف می شود. اعضای قوم موش ها در این داستان در جامعه ای که از ساختارهای اجتماعی، سنتی و فرهنگی برخوردار است و دارای تاریخی کهن می باشد، زندگی می کنند. یکی از موضوعات مرکزی این داستان بررسی رابطه پیچیده و بغرنج میان هنرمند و جامعه است.



ادبیات معاصر

۴۶

عنوان داستان به آلمانی

Josefine, die sängerin oder Das Volk der Mäuse

ژوزفینِ آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها

مجموعه دو داستان

ژوزفینِ آوازه‌خوان... - شغال‌ها و عرب‌ها

به همراه نقد و تفسیر

فرانتس کافکا

مترجم: کامل‌روزدار



نشر اشاره

۵۳۶۷۴

کافکا، فرانتس، ۱۸۸۳-۱۹۲۴ م. Kafka, Franz
ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها / مجموعه دو داستان به همراه نقد و تفسیر /
فرانتس کافکا / مترجم کامل روزدار
تهران: نشر اشاره، ۱۳۸۸ ص.
ادبیات معاصر؛ ۴۶

ISBN - 978 - 964 - 8936 - 76 - 6

فیا

عنوان اصلی: Josefin die sängerin oder Das volk der mäuse

الف. داستان‌های آلمانی - قرن ۲۰ م.

ب. داستان‌های آلمانی - قرن ۲۰ م. تاریخ و نقد.

روزدار، کامل، ۱۳۳۹ - مترجم.

۸۳۳/۹۱۲

PT۲۶۳۲/۷۹

۳۵۷۸۸۹۷



نشر اشاره

ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها

کافکا، فرانتس

روزدار، کامل

رسم الخط، حروفچینی و صفحه‌بندی: ف. داودی

طرح روی جلد: کافکا، فرانتس

تنظیم طرح جلد: قشقایی، امیر

لیتوگرافی: فام، چاپ: فرشیه، صحافی: روشنگر

چاپ اول: ۱۳۹۳ شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۶ - ۷۶ - ۸۹۳۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 978 - 964 - 8936 - 76 - 6

نشر اشاره: تهران، صندوق پستی ۱۱۷۷-۱۳۱۴۵ تلفکس: ۶۶۴۱۸۹۱۱

Email: eshareh_pub@yahoo.com

حق چاپ محفوظ است.

قیمت: ۷۵۰۰۰ ریال

۷	 ژوزفین آوازه خوان یا قوم موش‌ها.
۴۱	 نقد داستان / کامل روزدار.
۶۳	 نقد داستان / گونتر زآسه
۸۷	 شغال‌ها و عرب‌ها
۹۷	 نقد داستان / دانیلا و آیسمن
۱۱۹	 نقد داستان / کامل روزدار.

نقد داستان

«ژوزفین آوازه خوان یا قوم موش‌ها»

نویسنده: کامل روزدار



مقدمه

نقد و بررسی این داستان از دو بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، تحقیق و بررسی‌های این جانب در مورد این داستان مطرح می‌شود و در بخش دوم مقاله‌ای را که منتقد آلمانی آقای گونتر زاسه Günter Saße در نقد این داستان به رشته تحریر درآورده، در اختیار خوانندگان گذاشته می‌شود.

درک کافکا از نویسندگی

کافکا این آخرین داستان خود را برای نخستین بار در ۲۰ آوریل ۱۹۲۴ در روزنامه پراگر پرسه Prager Presse تحت عنوان «ژوزفین آوازه‌خوان» منتشر کرد. اما کمی بعد نام این داستان را تکمیل کرده، عنوان جدید «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» را برای این داستان برگزید.

کافکا در سال‌های آخر عمر خود این سه عرصه را در فعالیت‌های نویسندگی‌اش از یکدیگر تفکیک می‌کرد:

۱. کار نگارش و نویسندگی

۲. انتشار آثارش

۳. ایده و فکر او در مورد استقلال در نویسندگی. (کافکا معتقد بود که او خود باید موضوع متون خود را تعیین نماید و ضمناً او نباید مخارج زندگی خود را از راه نوشتن تأمین بکند).

کافکا همیشه تمایل داشت که همه آثار خود و یا بخشی از آن‌ها را منتشر کند. او به جهت آن که با یکی از ناشران بر سر انتشار چند داستان خود به مشکل بزرگی برخورد کرده بود، احتمالاً برای مدتی دست به نوشتن نزد کافکا با این اندیشه که از راه درآمدهای نویسندگی به تأمین هزینه زندگی خود پردازد، بیگانه بود. تازه در سال ۱۹۲۲ امکانات بهتری برای انتشار متون او به وجود آمد. محقق و منتقد آلمانی آقای یواخیم اونسلد Joachim Unseld که به آثار کافکا به خوبی آشناست، و خود نیز قبلاً مدیر یکی از معتبرترین و معروف‌ترین مؤسسات انتشاراتی آلمان به نام سورکامپ Suhrkamp بوده است، بر این باور است که در آن سال‌ها کافکا بیشتر مایل بود که فقط برای خودش دست به نگارش بزند. اما منتقد آلمانی آقای اولیور یارآوس Oliver Jahraus معتقد است که کافکا حتی در آن دوران نیز کوشش می‌کرد که برخی از آثارش را به چاپ برساند. کافکا، که کارمند عالی‌رتبه اداره بیمه بود، از سال ۱۹۱۷ به جهت ابتلا به بیماری سل اغلب قادر نبود به سرکار خود برود و باید در خانه استراحت می‌کرد. او چند سال زودتر، یعنی در سال ۱۹۲۲ بازنشست شد و در همین

سال به شهر برلین نقل مکان کرد. کافکا گمان می‌کرد که در برلین بتواند با حقوق بازنشستگی خود، که از اداره بیمه پراگ دریافت می‌کرد، زندگی کند. در آن هنگام در آلمان به دلایل اقتصادی، بحران مالی تشدید شده، فشار تورم افزایش یافت. حقوق بازنشستگی کافکا دیگر ارزش چندانی نداشت، چنانکه او در مضیقه شدید مالی قرار گرفت. کافکا در این شرایط و در ۷ مارس ۱۹۲۴ برای انتشار چند داستان خود با یک مؤسسه انتشاراتی در برلین قرارداد بست. پس از مدت کوتاهی حال او وخیم‌تر گشت و او مجبور شد که دوباره به شهر پراگ بازگردد. کافکا پس از مراجعت، داستان «ژوزفین آوازه‌خوان» را به رشته تحریر درآورد. او این داستان را ابتدا در روزنامه‌ای منتشر کرد تا با مبلغی که برای انتشار آن دریافت می‌کند، بتواند بخشی از هزینه اقامت خود در آسایشگاه بیماران را بپردازد. علاوه بر این باید این داستان تحت عنوان جدید «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» به همراه چند داستان دیگر توسط یک مؤسسه انتشاراتی در برلین نیز منتشر می‌شد. این کتاب پس از مرگ کافکا، در برلین به چاپ رسید.

خلاصه داستان

در داستان «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» رابطه یک قوم با هنرمندی به نام «ژوزفین» توصیف می‌شود. علی‌رغم آن‌که در این مورد اختلاف نظر وجود دارد که آیا هنر ژوزفین موسیقی است و یا همان نوای سوتی است که دیگر اعضای این قوم قادر به انجام آن هستند، کنسرت‌های او از محبوبیت خاصی برخوردارند و به خوبی مورد استقبال قرار می‌گیرند. و با وجود این‌که کسی قریحه و استعدادی در موسیقی ندارد، همه آواز او را دوست دارند. این موضوع حتی برای خود اعضای این قوم غیرقابل درک است که چرا انبوه جمعیت از آواز او چنین به وجد می‌آیند. البته آن‌ها وقتی عمیقاً تحت تأثیر آواز ژوزفین قرار می‌گیرند که بتوانند او را هنگام آواز خواندن هم ببینند و هم به آوازش گوش دهند. به عقیده ژوزفین افراد عادی قادر به درک هنر او نیستند. ژوزفین مایل است از کار روزانه معاف شده و هنرش علناً به رسمیت شناخته شود. اما قوم موش‌ها بر

عکس برخورد دوگانه‌ای با او دارند. آن‌ها از سویی از آواز ژوزفین احساس آرامش کرده، نیروی تازه‌ای بدست می‌آورند و از لحظاتی که به‌خاطر آواز او دور هم جمع می‌شوند و در اثر این گردهمایی با یکدیگر احساس همبستگی می‌کنند، لذت می‌برند. و ضمناً تمامی سعی و کوشش خود را به‌کار می‌برند تا توقعات ژوزفین را برآورده کنند، و با او تاحدودی همانند کودکی که به توجه و مراقبت نیازمند است، رفتار می‌کنند. ولی از سویی دیگر آن‌ها بر این عقیده‌اند که این هنرمند با «آواز» خود خدمت ویژه‌ای را برای قوم موش‌ها نمی‌کند، بلکه حتی موقعیت این قوم را به مخاطره می‌اندازد، چنان‌که او در گذشته با آواز خود دشمن را وسوسه کرده و به سوی آن‌ها کشانده است و با این کار قربانیان بسیاری را برای این قوم به بار آورده است. ژوزفین با این برداشت موافق نیست، بلکه برعکس خود را حامی قوم خود می‌داند، زیرا در شرایط اضطراری و وخیم، او با آواز خود به آن‌ها نیروی تازه‌ای می‌بخشد. ژوزفین در ازای این کار از قوم خود درخواست می‌کند که از کار روزانه معاف گردد تا این که بتواند خود را کاملاً وقف هنر خود (یعنی موسیقی) کند. ولی این قوم با درخواست او سرسختانه مخالفت می‌کند. و سرانجام روزی ژوزفین برای همیشه ناپدید می‌شود.

اعضای قوم موش‌ها در این داستان در جامعه‌ای که از ساختارهای اجتماعی، سنتی و فرهنگی برخوردار است و دارای تاریخی کهن می‌باشد، زندگی می‌کنند. یکی از موضوعات مرکزی این داستان بررسی رابطه پیچیده و بغرنج میان هنرمند و جامعه است.

موضوعات:

هنر؛ رابطه میان هنرمند و تماشاگر؛ جذب و درک هنر

متن این داستان طوری طرح‌ریزی شده است که بتواند بررسی نقادانه‌ای در مورد طرز برداشت و تلقی یک جامعه از هنر باشد. و علاوه بر این، این داستان رابطه میان هنرمند و تماشاگر را موضوع خود قرار داده و برداشت‌ها، عقاید و طرز برخورد هر دو جناح را مطرح می‌کند. در همان حال از سویی این موضوع قابل تصور است که این متن این هدف را در برابر خود قرار داده است که شرایطی را که یک هنرمند در جامعه دارد، هنرمندی که در واقعیت امر فردی عادی است، مورد نقد و بررسی قرار دهد. از سویی دیگر این امکان نیز وجود دارد که کافکا در این متن مایل است با تشریح یا تفهیم نقشی که یک هنرمند در جامعه ایفا می‌کند، به آن مشروعیت ببخشد. جنبه دیگری که در این متن می‌تواند مطرح باشد و با درک و

برداشت یک جامعه از هنر ارتباط دارد، این است که خلاقیت و آفرینش هنری، در جامعه فعالیتی ثمربخش و هدفمند محسوب نمی‌شود، زیرا در پایان داستان قید می‌شود که ژوزفین به‌زودی همانند دیگر برادرانش از یادها خواهد رفت.

باید پیش از هر چیزی پاسخی برای این پرسش یافت که چگونه درک و برداشت اعضای یک جامعه از هنر (و در این داستان: از موسیقی) نضج یافته، شکل می‌گیرد. در این داستان قوم موش‌ها، به‌استثنای ترانه‌های معدودی که از دوران گذشته برای آن‌ها به جا مانده، به مثابه «قومی که با موسیقی بیگانه‌اند» توصیف می‌شوند و علی‌رغم آن‌که این قوم معمولاً به سکوت در صلح و آرامش ارزش بسیاری قائل است، «کسی نیست که تحت تأثیر آواز او قرار نگیرد» و در عین حال کسی هم قادر به توضیح این موضوع نیست که چرا کنسرت‌های ژوزفین چنین تأثیر شگرفی بر این قوم دارند، زیرا آوازی با سوت او فرق چندانی با سوت روزمره سایر موش‌ها ندارد. حتی در متن قید می‌شود که ژوزفین در مقایسه با دیگران توانایی‌های بسیار کم‌تری دارد.

یکی از اهداف کلی و هنری‌ای که کافکا در این داستان دنبال می‌کند، به تصویر کشیدن نقش یک هنرمند در جامعه است. در این داستان کشمکش‌هایی که می‌تواند میان هنرمند و تماشاگران به وجود آید، مواضع هر دو جناح نسبت به یکدیگر و نیز نسبت به خودشان بازتاب می‌یابد. برای همین منظور یک چهارچوب غیرواقعی ابداع می‌شود: این جامعه، نه از انسان‌ها بلکه از موش‌ها تشکیل شده است. کافکا در بسیاری از داستان‌هایش، قهرمان‌های خود را از میان

حیوانات برگزیده است و در انتخاب حیوانات داستان‌های خود از خصوصیات و ویژگی‌هایی که به‌طور سنتی معمولاً به آن‌ها نسبت داده می‌شوند، بهره می‌برد. موش‌ها که موجوداتی کوچک هستند، به‌طور کلی جانورانی چست و چالاک، توانا به سازگاری و تطبیق خود با محیط و ظاهراً موجوداتی ناآرام و بی‌قرار به‌شمار می‌آیند. آن‌ها اغلب در گروه‌های بزرگ و همگن پدیدار می‌شوند. چنین خصوصیتی با انتقادی که در این متن در این مورد شده که اعضای این جامعه فاقد هرگونه خصوصیات و ویژگی‌هایی می‌باشند، کاملاً هم‌خوانی پیدا می‌کند. در این داستان اتفاقات مشخصی روی نمی‌دهند، بلکه بیش‌تر اندیشه‌های ژوزفین و قوم او و به‌طور کلی شرایط و وضعیت کلی قوم موش‌ها توصیف می‌گردند. کافکا در این داستان شیوه خاصی را به‌کار می‌برد: راوی هم‌زمان با نقل داستان، تفکرات خود و دیگران را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. علاوه بر این، این متن، انتقادی اجتماعی است. موضوعی که مورد انتقاد قرار می‌گیرد، این است که جامعه توجه بسیاری به کارایی افراد دارد و نیز بافت جامعه طوری شکل گرفته که فرد باید به سرعت به شخص بالغی تبدیل شده و فقط به خود متکی باشد و در نتیجه او، فردی منزوی و جدا از اجتماع از آب درمی‌آید، به طوری که دوران کودکی‌ای که در آن کودکان بتوانند بدون دغدغه‌ها و نگرانی‌های روزمره به زندگی خود ادامه دهند، نمی‌تواند وجود داشته باشد. قوم موش‌ها از این موضوع خشنود نیست، زیرا در متن داستان آمده است. «مرتّباً مطالبه می‌شود که باید کودکان را از آزادی خاصی برخوردار کرد و با آن‌ها باگذشت و مدارا رفتار نمود، و

کمی آزادی از غم و غصه، کمی بازی و جنب و جوشی بی‌هدف را حق آنان دانست و برای تحقق این حق کوشش کرد؛ هر چند چنین مطالباتی وجود دارند و تقریباً همه آن را تأیید می‌کنند و چیزی مهم‌تر از این نیست که مستلزم تأیید بیش‌تری باشد، ولی با این همه، هیچ چیز در واقعیت زندگی ما کم‌تر از چنین مطالباتی مورد تأیید قرار نگرفته است. از این مطالبات حمایت به عمل می‌آید، تلاش‌هایی در جهت تحقق آن‌ها به انجام می‌رسد، ولی خیلی زود دوباره همه چیز به روال گذشته باز می‌گردد.^۱

در این داستان اشارات بسیاری به عدم رضایت خود کافکا با ساختارهای اجتماعیِ مشخصی که هنرمندان را در تنگنا قرار می‌دهند، وجود دارند. او خود به عنوان یک نویسنده شرایط مشابهی داشت. به همین جهت برخی از منتقدان بر این باورند که کافکا در قالب این داستان، تردیدها و نگرانی‌های خود را به مثابه یک هنرمند به رشته تحریر در آورده، به بررسی آن‌ها می‌پردازد. برای مثال یکی از عواقب منفی عدم وجود دوران کودکی در جامعه موش‌ها این است که این امر تأثیری منفی بر کیفیت زندگی افراد می‌گذارد. بر جامعه قواعد و طرز رفتاری حاکمند که همه باید از آن اطاعت کنند، به ندرت سخن از فرد در میان است و اکثراً فقط قوم موش‌ها به مثابه یک کل مطرحند؛ کلی که دارای طرز فکر و رفتار خاصی است. این امر اشاره

۱. نقل از داستان «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها».

به انتقادِ کافکا از این موضوع دارد که جامعه از فرد می‌خواهد که خود را کاملاً با اوضاع و احوال موجود در اجتماع تطبیق داده و نه تنها شخصیت مستقلی نبوده بلکه فاقد خصوصیات فردی باشد. چنین معضلی، موضوع بسیاری از متون کافکا است. کافکا در این متن، نارضایتی هنرمند در رابطه با نقش او در جامعه را نشان می‌دهد. قهرمان داستان، ژوزفین، که انتظارات والایی نسبت به خود و شنوندگانِ خود دارد، علی‌رغم تلاش‌های بسیاری که قوم موش‌ها برای جلب رضایت خاطر او می‌کنند، نمی‌تواند کاملاً راضی باشد و سرانجام ترجیح می‌دهد که از هنرش، یعنی از موسیقی به کلی چشم‌پوشی کند. مسلماً این اقدام، به او بیش‌تر از دیگران صدمه می‌زند. موضوع دیگری که در این داستان مطرح می‌گردد، این پرسش است که آیا یک هنرمند می‌تواند به‌طور مشخص برای جامعه مفید واقع شود؟

تردیدی نیست که ژوزفین با آواز خود کیفیت زندگی قوم موش‌ها را ارتقا می‌دهد و به آن‌ها قدرت و شهامت می‌بخشد. اما کنسرت‌های (غیرمنتظره) او در عین حال اقداماتی مخاطره‌آمیز نیز هستند، زیرا این خطر وجود دارد که دشمن و سوسه شده، حمله کند و این تهاجم دشمن برای قوم موش‌ها به ناچار به بهای قربانیانی تمام شود. این موضوع کشاکش درونی کافکا را نسبت به هنر بازتاب می‌دهد، به این معنی که هنر از سویی هدیه‌ای دلپذیر و لذت‌بخش است ولی از سویی دیگر به نظر می‌رسد که آن را به سادگی بتوان با زندگی روزمره سازگار ساخت. هنگامی که ژوزفین پنهان می‌شود و به فعالیت‌های هنری خود خاتمه می‌دهد، قوم موش‌ها «خونسرد باقی می‌مانند،

نقد داستان «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» / ۵۳

بدون آن که سرخورده به نظر آیند.» راوی داستان پیش‌بینی می‌کند که ژوزفین به زودی از یادها خواهد رفت و قوم موش‌ها برفقدان او چیره خواهند شد. گرچه موش‌ها ژوزفین را ستایش می‌کنند ولی در عین حال او و هنرش را هیچ‌گاه واقعاً درک نمی‌کنند و پس از مرگش نیز توجهی به او ندارند و او را به فراموشی می‌سپارند. در پایان داستان قید می‌گردد که موش‌ها ژوزفین را پس از مرگش فراموش خواهند کرد. احتمالاً این موضوع با خواسته و وصیت‌نامه خود کافکا در مورد خود و آثارش ارتباط دارد.

ماکس برود، دوست کافکا، در این داستان کنایه‌ای به قوم یهود را می‌دید. آنچه مایه شگفتی برخی از منتقدان است، این است که در این داستان قید شده که قوم موش‌ها توجهی به پژوهش‌های تاریخی ندارد و حتی فاقد پژوهشگرانی است که در زمینه تاریخ به تحقیق و بررسی می‌پردازند. از این نکته چه نتیجه‌ای را می‌توان گرفت؟ آیا منظور کافکا از قوم موش‌ها، قوم یهود است؟

قوم موش‌ها

در میان منتقدان بر سر این موضوع که منظور از قوم موش‌ها در این داستان چیست، اختلاف نظر وجود دارد. به عقیدهٔ ماکس برود Max Brod دوست کافکا، قوم موش‌ها اشاره‌ای است به قوم یهود. اما برخی از منتقدان بر این عقیده‌اند که چون قوم موش‌ها فاقد پژوهشگر و قایع تاریخی است، منظور کافکا از قوم موش‌ها نمی‌تواند قوم خود، یعنی قوم یهود، باشد. برای مثال منتقدان آلمانی آقای پولیستر Politzer و آقای کارل - هاینتس فینگرهوت Karl-Heinz Fingerhut چنین عقیده‌ای دارند. آن‌ها بر این باورند که اولاً قوم یهود «به تاریخ عمیقاً آگاه است» و ثانیاً شمار عظیمی از تاریخ‌دانان یهودی، متون بسیاری در مورد تاریخ بشریت به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند. ولی منتقد ادبی آقای ریچی روبرتسون Ritchie Robertson توجه را به این نکته جلب می‌کند که تاریخ‌نگاری به‌ویژه در یهودیت رابینی

نقد داستان «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» / ۵۵

das rabbinische Judentum^۱ تا قرن نوزدهم برای مدت زیادی قطع شده، ادامه نمی‌یابد و نیز تجربیات تاریخی قوم یهود همانند فهرستی از تعقیب و مهاجرت به نظر می‌آید، که پایانی ندارد.

منتقدان ادبی آقایان ریچی روبرتسون Ritchie Robertson و مارک آندرسون Mark Anderson توجه را به این موضوع جلب می‌کنند که در خصوصیات و ویژگی‌های قوم موش‌ها می‌توان بسیاری از خصوصیات قوم یهود را دید. برخی از این خصوصیات، خصوصیتی ضد یهودی می‌باشند. برای مثال:

* حواس‌پرتی

* «یک نوع زیرکی‌ای را که با آن راه حلی عملی برای مشکلات مان می‌یابیم، و البته شدیداً به آن نیازمندیم»

* عدم توانایی به وفاداری و اطاعت بی‌قید و شرط

* فقدان قریحه و استعداد در موسیقی

* شوخ‌طبع نبودن

* تمایل به وراچی و پخش شایعات

رابطهٔ میان «یهودیت» و «قریحه و استعداد در موسیقی» یکی از ویژگی‌های آغاز قرن جدید است. مثال‌هایی که برای این امر می‌توان آورد، مقالهٔ معروف موسیقی‌دان شهیر آلمانی ریچارد واگنر Richard Wagner تحت عنوان «قوم یهود و موسیقی» در سال ۱۸۵۰ میلادی و

۱. یهودیت رابینی یا یهودیت خاخامی das rabbinische Judentum به شاخه‌ای از یهودیت اطلاق می‌شود که پس از ویران شدن معبد یهودیان به دست رومیان در سال ۷۰ پس از میلاد، نضج و تکامل یافت و به‌طور کلی بر اساس آیین فریسیان Pharisaer بنیان‌گذاری شد. رشد و تکامل این شاخه تا قرن دهم پس از میلاد به طول کشید.

پایان‌نامه دکترای آقای اوتو وای نیگرز Otto Weinigers^۱ زیر عنوان «دودمان و خصلت» در سال ۱۹۰۳ میلادی می‌باشند.

رساله دکترای آقای وای نیگرز برای کافکا از اهمیت بسیاری برخوردار بود. این رساله نفرت و انزجاری را که یهودیان از خود دارند، نشان می‌دهد. وای نیگرز در این رساله یک سندرم syndrome^۲ که از یهودیت، زنانگی و عدم استعداد در زمینه موسیقی تشکیل شده است، مطرح می‌کند. این سندرم را می‌توان در شخصیت قهرمان داستان، یعنی ژوزفین، مشاهده کرد.

منتقد ادبی آقای مارک آندرسون Mark Anderson عقیده دارد که قوم موش‌ها نماینده و معرف یهودیان آلمانی در مقطع مشخصی از تاریخ می‌باشند. منظور از این مطلب، نسل یهودیان اروپای غربی‌ای است که کافکا خود را جزئی از آن می‌دانست. صحت این نظریه آقای آندرسون را می‌توان در این موضوع دید که سنت و آیین قوم موش‌ها همانند سنن یهودیان اروپای غربی غیر قابل درک است.

اما در این داستان می‌توان عناصر دیگری را یافت که نشان می‌دهند که منظور کافکا از قوم موش‌ها بیشتر یهودیان اروپای شرقی است، برای مثال:

* باروری قوم موش‌ها

* خصایل پرولتری قوم موش‌ها

اگر در این داستان، قوم یهود و شیوه زندگی آن‌ها را نادیده بگیریم

۱. اوتو وای نیگرز Otto Weinigers: فیلسوف اتریشی.

۲. سندرم syndrome: چند نشانه که با هم بروز می‌کنند و از بیماری خاصی خبر می‌دهند؛ علامت مشخصه یک بیماری.

نقد داستان «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» / ۵۷

و این داستان را تنها تعمقی در مورد «هنرمند» و «معضل هنرمند بودن» در یک جامعه مدرن تعبیر کنیم، این موضوع مهم را مورد توجه قرار نداده‌ایم که در این داستان شنوندگان ژوزفین نه افرادی خوشگذران بلکه یک قوم می‌باشند، و در واقع قوم ژوزفین.

موضوع موسیقی

موسیقی در بسیاری از داستان‌های کافکا نقش مهمی را ایفا می‌کند:

* گرگور زمزا Gregor Samsa در داستان «مسخ» از خوردن غذای معمولی پرهیز می‌کند. صدای نوای ویولونی که خواهرش برای آن سه مرد مستأجر می‌نوازد، برای گرگور غذایی است که او حسرتش را می‌کشد. در این مقطع از داستان است که هنر به مثابه غذا (نان روح) در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد.

* در داستان «کاوش‌های یک سگ»، راوی داستان، یعنی سگِ کاوشگر، می‌کوشد قریحه و استعداد در موسیقی را که تنها به نوع سگ بخشیده شده است، مورد تحقیق و بررسی قرار دهد. در داستان «کاوش‌های یک سگ» نیز همانند داستان «مسخ» موضوع موسیقی با موضوع «گرسنگی» و یا «غذا» پیوند خورده است. و سرانجام سگ کاوشگر توضیح می‌دهد: «راه از میان گرسنگی می‌گذرد. والاترین

هدف، اگر زمانی قابل دسترسی باشد، تنها با والاترین بازده دست یافتنی است. و این والاترین بازده در نزد ما گرسنگی کشیدن داوطلبانه می‌باشد. این امر نشان می‌دهد که پیوند موسیقی و غذا برای بقا و هستی یک فرد ضروری است و به او زندگی او در جامعه مفهوم خاصی می‌بخشد.

* کافکا در داستان کوتاه «سکوت سیرن‌ها»^۱ نه تنها «آواز» سیرن‌ها^۲ بلکه «سکوت» آن‌ها را نیز به تصویر می‌کشد. اودیسیوس Odysseus در گوش‌هایش موم فرو می‌کند تا آواز سیرن‌ها او را فریب ندهد. ولی «آواز سیرن‌ها» برای اودیسیوس تنها یک تصور واهی است: گویا سیرن‌ها این آواز یا صدا را با تکان دادن لب‌های‌شان پدید می‌آورند. بنابراین باید صدای آواز سیرن‌ها در واقع چنان‌رسا و بلند باشد که بتواند با وجود مومی که در گوش اودیسیوس هست، در گوش‌های او نفوذ کند. اما چون آواز آن‌ها به گوش اودیسیوس نمی‌رسد، معلوم می‌شود که سیرن‌ها سکوت کرده‌اند. کافکا در این داستان این موضوع را خاطر نشان می‌کند که این سکوت در واقع حربه‌ی مهیب‌تری است که سیرن‌ها به کار گرفته‌اند.

۱. کافکا داستان «سکوت سیرن‌ها» را در سال ۱۹۱۷ به رشته تحریر درآورد. ولی عنوان آن از ماکس پرود می‌باشد.

۲. سیرن‌ها Sirens در اساطیر یونانی، سه پری دریایی بودند که در جزایر صخره‌ای می‌زیستند و به قدری زیبا و دلپذیر آواز می‌خواندند که دریانوردان را وسوسه کرده به سوی خود می‌کشاندند، و کشتی‌های آنان با نزدیک شدن به ساحل این جزایر صخره‌ای درهم می‌شکستند و دریانوردان غرق می‌شدند. اودیسیوس Odysseus (یکی از شجاع‌ترین جنگ‌جویان یونانی و قهرمان «حماسه اودیسه») به هنگام عبور از جزایر سیرن‌ها گوش خود را با موم پُر کرد و به یاران خود دستور داد که آن‌ها نیز گوش‌های‌شان را با موم پُر کنند و او را به دکل کشتی ببندند تا آواز سیرن‌ها نتواند او را وسوسه کرده، فریب دهد. (مترجم)

* در داستان «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» بارها آواز ژوزفین زیر سؤال برده می‌شود: «آیا آواز ژوزفین اصلاً آواز است؟» «آواز» در داستان‌های «سکوت سیرن‌ها» و «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» به مثابه برنامه‌ای به روی صحنه آورده می‌شود. یعنی در این هر دو داستان نوای آوایی در چهارچوب برنامه‌ای اجتماعی و در یک رابطه خاصی، به مثابه موضوع این داستان‌ها مطرح می‌گردند. در هر دو این داستان‌ها دیگران به این آواگوش می‌دهند و موسیقی از خصوصیات خاص و عجیبی برخوردار است و ماهیت و ویژگی‌های آن زیر سؤال برده می‌شود. یعنی در این داستان‌ها این معضل نیز مطرح است که چگونه می‌تواند در چنین ساختارهای اجتماعی، برنامه‌ای برگزار شود و این ساختارهای اجتماعی از چه نوع قدرتی برخوردارند و به طور کلی چه چیز می‌تواند و باید «واقعی» محسوب شود.

منتقد معروف ادبی آقای والتر زوکل Walter Sokel در مورد داستان «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» می‌نویسد:

«این داستان همانند اغلب داستان‌های کافکا، تراژدی «من» فرد را نشان می‌دهد که هم با تراژدی هنر، که در برخی از آثارش مطرح می‌باشد، و هم با تراژدی شخصیتی قدرتمند ترکیب شده است. این داستان، تازه پس از ترکیب این سه جنبه تراژیک به وصیت‌نامه‌ای شایسته و نیز شاهکار زندگی او، که در واقع توصیف یک پیکار بود، تبدیل می‌شود.»

برای این‌که رابطه خاص میان فرد و اجتماع روشن شود، می‌توان

نقد داستان «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» / ۶۱

یک شخصیت هنری را به مثابه قهرمان داستان برگزید. به این ترتیب این هنرمند به‌ویژه در این داستان تبدیل به الگوی خاصی برای هر فرد می‌شود، زیرا بخش اعظمی از داستان «ژوزفین آوازه‌خوان یا قوم موش‌ها» را می‌توان به مثابه بررسی‌های «من» راوی مورد مطالعه قرار داد. به همین جهت، به عقیده منتقد آلمانی آقای گونتر زاسه Günter saße می‌توان راوی را در این داستان «موشی ماده» و نیز «موسیقی دانی» دانست که در عرصه موسیقی دست به پژوهش‌های علمی می‌زند. در دنباله، نقد و تفسیر منتقد آلمانی آقای گونتر زاسه Günter saße آورده می‌شود.